

آیا رشته فلسفه اخلاق درمانی برای مشکلات اخلاقی جامعه است؟

مصاحبه خانه اخلاق پژوهان جوان با آقای دکتر محسن جوادی

آقای دکتر محسن جوادی در کنار دروس متداول حوزه، در دانشگاه تربیت مدرس تهران رشته فلسفه را پیگیری کردند و در سال ۱۳۷۸ موفق به اخذ مدرک دکترا در این رشته شدند. برای اولین بار در ایران رشته فلسفه اخلاق در دانشگاه قم به همت تلاش ایشان تأسیس شد. از آثار ایشان می‌توان به کتاب «مسئله باید و هست» و «درآمدی بر خداشناسی فلسفه» اشاره کرد. دکتر محسن جوادی هم‌اکنون عضو هیئت علمه گروه فلسفه دانشگاه قم و استاد فلسفه اخلاق در این دانشگاه هستند. در ادامه گفتگوی خانه اخلاق پژوهان جوان با ایشان در مورد «چالش‌های آموزش فلسفه اخلاق در ایران» راه می‌خوانید.



ظاهراً آموزش آکادمیک فلسفه اخلاق در ایران، به عنوان یک رشته مستقل، از دانشگاه پیام نور شروع شده است. و قبل از آن هم دو واحد درسی رشته‌های مختلف بوده و منحصر در رشته فلسفه نبوده است. اما سوالم این است که قبل از اینکه آموزش این رشته به صورت آکادمیک شروع شود، وضعیت آموزش فلسفه اخلاق به معنای نظری آن در ایران چگونه بوده؟

بستگی به اساتید و دانشگاه داشت، در بعضی دانشگاه‌ها واقعا خوب بود. بنده نوشته‌هایی می‌دیدم از آقای مجتوبی، ایشان در دوره‌ای درگیر این حوزه شده بودند و کتاب جامع السعادات را ترجمه می‌کردند، و مباحث فلسفه اخلاق را ذیل درسشان آورده بودند. نوشته‌های ایشان غنای خیلی خوبی داشت.

بنابراین وضعیت آموزش این رشته بستگی به استاد داشت، چون چارت و برنامه مشخصی نداشت. برخی فقط به ذکر مطالب غربی بسنده می‌کردند و مطلب جدیدی نداشتند و برخی بیشتر به حوزه فلسفه اخلاق اسلامی می‌پرداختند. در مورد پرسش شما نمی‌توان حکم کلی داد، بستگی به دانشگاه و استاد داشت، چون نظام مشخصی نداشت و منسجم نبوده است. فلسفه اخلاق در آن دوره درس جافتاده‌ای نبود، البته در مورد اخلاق اسلامی این طور نبود؛ اخلاق اسلامی متن مشخصی و سرفصل‌های مشخصی داشت ولی درسی به نام فلسفه اخلاق خیلی جافتاده نبود. حتی عنوان فلسفه اخلاق هم بعضی جاها استفاده نمی‌شد؛ برخی آن را «اخلاق در اندیشه غربی» یا «حکمت عملی در غرب» می‌خواندند. علاوه بر این‌ها متن آموزشی خوبی هم در دست نبود. شاید در حوزه جدی‌تر کار می‌شد و از حوزویان کارهای خوبی منتشر شده بود؛ مثل آثار آقای مصباح و آقای ملکیان و آقای سروش. ولی همه این‌ها بیشتر حالت موضوعی داشت و به همه بحث‌های فلسفه اخلاق نپرداخته بودند (البته کتاب آقای مصباح جامع‌تر بود).

پس به یک معنا می‌توان گفت درگیری با آموزش فلسفه اخلاق در حوزه زودتر از دانشگاه شروع شد؟

بله همین طور است، این درگیری در حوزه زودتر شروع شد. البته منشأ آن هم چالش‌هایی بود که بعضی از دانشگاهیان مطرح کرده بودند. مثلاً یک سری کارها معطوف به کارهای آقای سروش بود یا دانشگاهیان دیگری که نقدهایی را مطرح کرده بودند. ولی به هر حال در ابتدا در حوزه فلسفه اخلاق در حوزه کارهای جدی‌تری انجام شد، هرچند مطابق انتظارات نبود.

در مورد تاریخ شروع آموزش آکادمیک رشته فلسفه اخلاق؛ در دانشگاه پیام نور دقیقاً چه سالی شروع شد؟

دهه هشتاد بود ولی تاریخ دقیق آن الان در خاطر من نیست.

در دانشگاه قم چه طور؟

سال ۸۵ دوره ارشد این رشته در دانشگاه قم شروع شد و دوره دکتری از ۸۸ به بعد شروع شد.

همه دانشگاه‌ها بعد از پیام نور این رشته را آوردند. چون سیستم آموزش عالی طوری بود که ابتدا باید مصوبه رشته می‌گرفتند، بعد معجز و دانشگاه‌ها مجوزها را بر اساس مصوبه رشته می‌گرفتند. وقتی یک دانشگاه برای اولین بار مصوبه رشته می‌گرفت، بقیه دانشگاه‌ها بر اساس آن اقدام می‌کردند. اولین بار مصوبه رشته را دانشگاه پیام نور گرفت.

طوری که ما احصا کردیم در حال حاضر غیر از پیام نور در چهار دانشگاه دیگر این رشته تدریس می‌شود.

بله؛ دانشگاه زنجان، دانشگاه قم، دانشگاه ادیان و دانشگاه مفید.

دانشگاه علامه و شهید بهشتی هم خیلی تلاش کردند ولی هنوز نشده. قبلا این امکان بود که اگر دانشگاهی استاد یک رشته را نداشت، با یک دانشگاه دیگر قرارداد می‌بستند و از دانشگاه دیگری استاد می‌آوردند. ولی الان سخت‌گیری زیاد شده و این کار راحت نیست.

فعلا اصلی‌ترین مانع دانشگاه‌ها برای تدریس رشته فلسفه اخلاق، نبود استاد است؟

نمی‌توان گفت اصلی‌ترین مانع، چون اعتقاد بر این است که اگر واقعا تصمیم جدی وجود داشته باشد، می‌توان بر این موانع فائق آمد. به نظرم اصلی‌ترین مانع، فقدان نگاه الزامی به این قضیه است که ضرورت پرداختن به این رشته احساس نمی‌شود. ولی از لحاظ اداری مشکل اصلی نبود استاد است.

با این حال در حال حاضر علاقه زیادی به این رشته است و اگر در دانشگاه‌های خوبی این رشته برگزار شود، حتما اقبال خوبی به آن می‌شود. چون خیلی‌ها اولیثشان دانشگاه است تا رشته، بنابراین اگر بعضی از دانشگاه‌ها این رشته را بیاورند حتما استقبال بیشتری می‌شود.

تلاش‌هایی شده بود که این رشته در مقطع کارشناسی هم دانشجوی بگیرد، آخرین وضعیت این مسئله به چه صورت است و به کجا رسیده؟

ما طرح درسش را هم آماده کردیم. ولی بعد متوجه شدیم سیاست کلی دولت این است که در مقطع کارشناسی به گرایش‌های فلسفه مجوز ندهد. تصمیم بر این است که یا کارشناسی ارشد پیوسته باشد، یا کارشناسی‌هایی که فعلاً هست را نگه دارند و گرایش‌ها برای مقطع ارشد و دکتری باشد. ما هم دیدیم کارشناسی ارشد پیوسته به صلاح نیست، چون کسی که از دیپلم می‌آید هنوز ذهنش خیلی شکل نگرفته و ممکن است پشیمان شود و اصلاً این رشته مورد علاقه‌اش نباشد.

پس شما خودتان هم این را خیلی به صلاح نمی‌دانید که کسی بدون گذراندن یک پایه فلسفه در کارشناسی به ارشد این رشته بیاید؟

به نظر کاری که می‌خواستیم انجام دهیم، کار درستی بود. الان کسی که وارد دوره کارشناسی ارشد فلسفه اخلاق می‌شود، در ۲۷ الی ۲۸ واحد نمی‌تواند به سطح خوبی برسد و عملاً قدرت ما در آموزش کم می‌شد. به علاوه این دانشجو باید پایان‌نامه هم بنویسد؛ یعنی چیزی را که مطالعه خوبی نداشته باید درموردش پایان‌نامه هم بنویسد. اما اگر بار این آموزش در دوره لیسانس بود (که ما اسمش را حکمت عملی گذاشته بودیم) در دوره ارشد هم راحت‌تر می‌توانستیم بر پژوهش تمرکز کنیم و هم گرایش‌های متفاوتی در دوره ارشد ایجاد کنیم. البته در حال حاضر گرایش‌ها هست ولی آموزش نیست. ما با این نیت جلو رفتیم و خیلی هم تلاش کردیم ولی تا الان به نتیجه‌ای نرسیدیم.

به نظر شما اصلاً پرداختن به این رشته چه ضرورتی دارد؟ و با وجود رشته‌هایی مانند علوم تربیتی، فقه، حقوق و ... آیا نیازی به پرداختن به رشته فلسفه اخلاق هم هست؟

اصل اینکه ما یاد بگیریم در مورد مباحث اخلاقی فکر کنیم و تصمیم‌گیری‌هایمان تقلیدی یا تابع سلیفه جمعی نباشد، خیلی مهم است. ما باید برای تصمیم‌های اخلاقی منطقی داشته باشیم، چون در غیر این صورت مصداق کسانی هستیم که تیری در تاریکی می‌اندازند؛ ممکن است کار درست را هم انجام دهیم ولی از روی تصادف و اتفاقی است. و در چالش‌ها و تزاخم‌ها هم نمی‌توانیم انتخاب درستی داشته باشیم. پس از اینجا شروع می‌کنم که لازم است مبنایی داشته باشیم که بتوانیم در مورد تصمیم‌گیری‌هایمان فکر کنیم. مفهوم فلسفه اخلاق یعنی همین. یعنی فکر کردن روی مباحث اخلاقی.

البته مشکلی اینجا هست که در بحث‌های دیگر هم هست. مثلاً در فلسفه دین ممکن است برخی بگویند مهم دین است، نه فلسفه دین، و مهم این است که دینی زندگی کنیم و لازم نیست به فلسفه دین پردازیم. مثل همین حرف

ممکن است در مورد فلسفه اخلاق هم گفته شود. برخی می‌گویند مهم این است که اخلاقی زندگی کنیم و لازم نیست به فلسفه اخلاق پردازیم، حتی برخی گفته‌اند فلسفه اخلاق ضداخلاق است یا به شکاکیت منجر می‌شود.

بنابراین مسئله اصلی این است که ما باید در مورد مباحث اخلاقی فکر کنیم و خود همین فکر کردن، اگر نظم و نظامی داشته باشد، می‌شود فلسفه اخلاق. ممکن است کسی بگوید مبنای من این است که هر چه خدا بگوید، انجام دهم، این هم نوعی فلسفه اخلاق است و همان طور که می‌دانید یکی از مباحث فلسفه اخلاق نظریه امر الهی است.

بنابراین من فکر می‌کنم اینکه فلسفه اخلاق داشته باشیم و روی آن تمرکز جدی داشته باشیم، اجتناب‌ناپذیر است و گرنه با مشکل مواجه می‌شویم. چرا؟ مثلاً اگر من ندانم چرا باید امر الهی را مبنا قرار دهم، هم خودم نسبت به اخلاق سست می‌شوم، هم در مواردی که امر الهی روشن نیست، یا چالش و تعارض هست، نمی‌توانم تصمیم بگیرم. مثلاً یک جا در ماجرای حضرت ابراهیم ستودن از قتل فرزند را می‌بینم ولی در جای دیگر *وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فِجْرًاؤُهُ جَهَنَّمَ* را می‌بینم.

بنابراین نمی‌توان این را نادیده گرفت که لازم است به فلسفه اخلاق به عنوان یک رشته تخصصی نگاه کرد. البته یک بحث دیگر هست که نباید این دو با هم خلط شود. مثلاً فلسفه دین را در نظر بگیرید؛ لازم است که در جامعه عده‌ای به عنوان متخصص فلسفه دین باشند ولی این به آن معنا نیست که دین‌داری بدون فلسفه دین ممکن نیست. من این ادعا را ندارم. ممکن است برای برخی زندگی اخلاقی بدون فلسفه اخلاق ممکن باشد ولی من در سطح کلان و در سطح جامعه می‌گویم فلسفه اخلاق لازم است. من فردی ممکن است زندگی اخلاقی داشته باشم ولی فلسفه اخلاق مطالعه نکرده باشم. ممکن است من خودم کشش پرداختن به فلسفه اخلاق را نداشته باشم ولی به برخی آدم‌ها نگاه می‌کنم و الگو می‌گیرم. این همان بحث الگوگرایی در اخلاق است که برخی مانند خانم زگزیسکی هم آن را مطرح کردند. از نظر ارسطو هم فرونیس برای همه افراد مفید نبود، فرونیس حالت نخبه‌گرایانه داشت و فقط افراد خاصی می‌توانستند متوجه شوند چه چیزی خوب است و چه چیزی بد. یکی از اتهاماتی که به ارسطو می‌زنند، همین نخبه‌گرایی است.

یک وقت هست که شما به طور شخصی از من در مورد فلسفه اخلاق می‌پرسید، می‌گویم ما نمی‌خواهیم همه را الزام کنیم به رشته فلسفه اخلاق پردازند، این اصلاً درست نیست و برخی اصلاً ظرفیت و کشش، مبانی یا وقتش را ندارند ولی می‌توانند راه زیست اخلاقی را از یک حکیم یا اعتماد به یک دین بگیرند. اما اگر شما به لحاظ جامعه و آکادمیک از من بپرسید، می‌گویم لازم و ضروری است. این دو حوزه را باید از هم جدا کرد. اگر به لحاظ آکادمیک و کلی

نگاه کنیم واقعا پرداختن به این رشته ضروری است. مثل رشته فلسفه دین که ضروری است؛ رشته فلسفه دین ضروری است چون وقتی طوفان شکاکیت نسبت به دین شروع به وزیدن می کند همین تأملات فلسفی که ممکن است گاهی خاستگاه شکاکیت باشند، درمان شکاکیت می کنند. به نظرم یکی از وجوه پایداری اعتقادات شیعی در مدرنیسم در مقایسه با گرایش های سلفی و وهابی و ... این است که آن گرایش ها با مدرنیسم درگیر نمی شوند و جوابی ندارند و بیشتر فاصله می گیرند، اما خیلی از متفکران شیعی از قدیم از مدرنیسم و شبهات فاصله نمی گیرند بلکه گفتگو می کنند، استدلال می کنند، جایی می پذیرند و جایی رد می کنند. این عقلانیت است و این یعنی تفلسف. فلسفه اخلاق هم همین است و چیز عجیبی نیست.

به لحاظ شخصی من نمی خواهم اصرار کنم که همه باید فلسفه اخلاق بخوانند و این درست نیست. ولی به لحاظ حرفه ای و دانشگاهی، نبود این رشته آسیب می زند. زمانی در این مملکت فارابی ها بودند که نوشته های شان مشحون از فکر است. فکر ممکن است خطا هم باشد ولی خود فکر خیلی مهم است. شما نمی توانید فکر را به خاطر خطا کنار بگذارید. من احساسم این است که هر کس درگیر فلسفه اخلاق یا فلسفه دین می شود، ریسک شکاکیت را دارد، ولی این خطر کردن ها چه دستاوردی در کلیت می تواند داشته باشد؟ فکر کردن و تأمل کردن به خودی خود ارزشمند است و نباید آن را نادیده گرفت.

بنابراین به نظر بنده فلسفه اخلاق به لحاظ جمعی و آکادمیک ضروری است ولی به لحاظ شخصی ضرورتی ندارد.

خیلی ها بحث های فلسفه اخلاق را ذیل فقه یا ذیل روان شناسی و علوم تربیتی می برند، ولی شما برای فلسفه اخلاق شأن استقلالی قائل هستید؟

بله، حتما همین طور است. ممکن است در بحث هایی فلسفه اخلاق مثلا با روان شناسی overlap کند، از قدیم هم این طور بوده. اخلاق وقتی شکل می گیرد که روی زندگی تان تأمل می کنید و ارزیابی می کنید چه چیزی خوب است و چه چیزی بد، اخلاق محصول آگاهی ما و امکان ارزیابی ما از زندگی خوب است. از اینجا به دو پرسش اصلی می رسید که ارسطو هم آنها را مطرح کرده بود؛ یکی اینکه زندگی خوب چیست؟ و دیگر اینکه راهش چیست؟ در جواب پرسش اول سعادت را می گوید و برای پرسش دوم فضیلت. در زمان ارسطو این تفکیک ها نبوده، روان شناسی فلسفی فقط داشتند و روان شناسی تجربی به آن معنا نداشتند، روان شناسی فلسفی شان هم همان فلسفه بود و جدای از فلسفه نبود، و اخلاق و روان شناسی ذیل فلسفه بودند، و جدا نبودند. بنابراین reduce کردن فلسفه اخلاق درست نیست اما با بحث های روان شناسی، بحث های دینی، بحث های اصول فقه و ... overlap دارند.

بنابراین به نظر بنده فلسفه اخلاق حوزه‌ای مستقل است ولی می‌تواند از دستاوردهای دیگر رشته‌ها استفاده کند.

پرداختن به این رشته در فضای آکادمیک چقدر با هم تأثیر و تأثر دارند؟ به عبارت دیگر پرداختن به این رشته در فضای آکادمیک چقدر باعث می‌شود مشکلات اخلاقی جامعه کمتر شود و از طرف دیگر، مشکلات اخلاقی جامعه چه تأثیری بر فضای آکادمیک و پژوهش‌های دانشگاهی دارد؟

ابتدا در مورد پرسش دوم، از قول سقراط نکته‌ای عرض کنم. سقراط می‌گوید مسائل اخلاق معمولاً ناشی از مشکلاتی هستند که در جامعه وجود دارد. مثلاً سوفیست‌ها چالش‌های داشتند، بعد از آن مسائل فلسفی سقراط و افلاطون شکل گرفت، مثلاً سوفیست‌ها انقدر در مورد مفهوم عدالت ان قلت زدند که سقراط و افلاطون و ارسطو در مورد ذات عدالت صحبت می‌کردند و همین بحث‌ها نقطه عطف فلسفه اخلاق شد.

در غرب هم همین‌طور بود؛ پیامدگرایی از کجا شکل گرفت؟ **utilitarianism** از دل رهبانیت شکل گرفت. چهره‌های اصلی مسیحیت به رهبانیت کشیده شده بودند و جامعه آسیب دیده بود و عقب افتاده بود. خیلی از متفکران مسیحی متوجه شدند یکی از دلایل عقب افتادن جامعه این است که خیلی از افرادی که باید برای جامعه و نهادهای اجتماعی فکر می‌کردند، به زهد و رهبانیت کشیده شدند و از جامعه دور شدند. برای اینکه این افراد به سمت جامعه کشیده شوند، این بحث که عیسی عبادت را خدمت به جامعه می‌دانست، پررنگ‌تر کردند. بنابراین پیامدگرایی هرچند بعداً به افراط کشیده شد اما از نقطه درستی شروع شد. حرفم این است که چالش‌های اجتماعی زمانی که فراگیر شوند، تغییراتی را در نگاه فلسفی ایجاد می‌کنند، بنابراین در شکل‌گیری پژوهش‌ها تأثیر دارند.

اما در مورد پرسش اول که پژوهش‌های آکادمیک چه تأثیری بر مشکلات دارند، دو نوع نگاه می‌تواند وجود داشته باشد. یک نگاه کوتاه‌مدت می‌توان داشت؛ مثل زمانی که کسی بیماری‌ای دارد و به دنبال درمان آن است، این از فلسفه اخلاق بر نمی‌آید. فلسفه اخلاق درمان بیماری‌های و مشکلات اخلاقی جامعه نیست چون درمان چیزی غیر از علم است. مثلاً در پزشکی هم یک علم پزشکی وجود دارد و یک نسخه‌نویسی و درمان، مثلاً ابن سینا هم در قانون، بحث‌هایی کلی در مورد ادویه و این‌ها دارد که همان پزشکی است، ولی نسخه‌ها و تجربه‌های خودش هم هست.

دو بحث را باید از هم جدا کرد؛ زمانی بحث علمی و نظری داریم که ممکن است خیلی فوری در سطح درمان نیاید ولی مبنای نسخه خیلی از بیماری‌ها در آینده می‌شود. بنابراین نباید از فلسفه اخلاق انتظار داشت مشکلات فعلی جامعه را حل کند. فلسفه اخلاق ممکن است برای مشکلات فعلی جامعه کاری نکند، ولی می‌تواند مبانی‌ای را درست کند که در پرتو آن مبانی نسخه‌هایی نوشته شود.

در کتاب علم و دین و ایتهد می خواندم که بین یونان و روم مقایسه می کرد؛ می گفت رومی ها بیشتر به بحث های حقوق و هنر و بحث هایی که به زندگی روزمره مربوط است می پرداختند، ولی یونانی ها به ریاضیات و این ها بیشتر می پرداختند. ایشان در ادامه می گوید آن چیزی که ماندگاری بیشتری داشت و درازمدت اثر داشت، تفکر یونانی ها بود و تفکر آنها بنیاد خیلی از تحولات در آینده شد.

بنابراین فلسفه اخلاق شاید درمان فوری نباشد، ولی مسیریابی منقح می کند که آن مسیرها بعدا درمان خیلی از مشکلات است. به نظرم بین دو چیز را باید تفکیک کنیم؛ به قول ابن سینا در کتاب قانون؛ بین پزشکی به عنوان یک knowledge یا episteme و پزشکی به عنوان یک art باید تفاوت قائل شد. اخلاق هم همین طور است؛ اخلاق به عنوان یک دانش با اخلاق به عنوان یک art متفاوت است. البته بنیاد اخلاق به عنوان art، بخش knowledge است.

در ایران در این بیست و چند سالی که روی فلسفه اخلاق به طور جدی تر کار می شود، در حوزه هایی بیشتر کار شده و در حوزه هایی کمتر. به نظر شما در مورد کدام بخش ها می توان گفت به حد اشباع رسیده یا بیشتر کار شده و کدام قسمت ها هنوز جای کار دارد؟

به نظرم خیلی نگاه کمی نمی توان داشت؛ ممکن است در بخشی زیاد کار شده باشد ولی دستاوردی نداشته، مهم این است که پیشرفتی وجود داشته باشد، ممکن است صد نفر روی یک موضوع کار کرده باشند ولی هیچ اتفاقی نیفتد. نمی توان به کسی که ایده خوبی در یک حوزه دارد بگوییم چون ده نفر در مورد این موضوع کار کرده اند تو ورود نکن. مثلا من در یکی از دانشگاه های آمریکا می دیدم همه پایان نامه ها در مورد افلاطون بود، برعکس خیلی از دانشگاه ها که می گویند در مورد افلاطون زیاد کار شده و دیگر اجازه پایان نامه در مورد افلاطون نمی دهند. بنابراین مهم نیست به لحاظ کمی چقدر کار شده باشد مهم کیفیت کارها است؛ بله، اگر کسی بخواهد تکرار مکررات کند و دوباره سخن بقیه را تکرار کند، این خوب نیست، ولی اگر کسی به موضوعی ورود کند و در حدم یک هزارم یک گام، بحثی را جلو ببرد، خوب است. پس نگاه کمی نمی توان داشت اما بر اساس تجربه می توان موضوعاتی که بیشتر از نیاز است کار شود را مشخص کرد.

گاهی هم هست که نیازی به کار در موضوعی حس نمی شود ولی اگر کسی در مورد آن موضوع کار کند، همه بحث ها را تغییر می دهد. مثلا شاید نیازی حس نمی شد که کسی به بحث های فلسفه تحلیلی و منطق ریاضی ورود کند ولی وقتی کواین ورود کرد و بحث کرد، پارادایم نویی را ایجاد کرد که به جای تحول جزئی ذهن همه را تغییر داد.

لذا به علم نمی‌توان نگاه کیلویی و کمی داشت، مهم این است که دستاورد و پیشرفتی وجود داشته باشد.

مشکلی که به نظر می‌رسد وجود دارد این است که کسانی که در این حوزه تخصصی ندارند، وارد مقاله‌نویسی و کتاب‌نویسی در این حوزه شده‌اند و از طرف دیگر متخصصان این رشته هستند که گاهی دچار تکرار‌گویی و تکرار‌نویسی می‌شوند، در عین حال که مسائلی هست که وارد پژوهش‌ها نشده، با این مشکل چه طور باید برخورد کرد؟

به نکته خوبی اشاره کردید. نکته اول که فقط مشکل فلسفه اخلاق نیست و در رشته‌ها و حوزه‌های دیگر هم این مشکل وجود دارد که عده‌ای که مبانی رشته‌ای را طی نکرده‌اند ورود می‌کنند، در فلسفه هم هست، به خاطر همین در مورد ابن سینا می‌گفتند حسود است چون گفته خیلی‌ها را نباید به رشته فلسفه راه داد، در صورتی که ابن سینا نظرش این بود که هر کس بدون طی کردن مبانی وارد این رشته نشود که ادعاهای گزاف و بی‌حاصل کند.

ولی این مشکلی هست که در اخلاق وجود دارد؛ هر چیزی که مقداری جذابیت پیدا کند، عده‌ای به دنبال آن می‌روند، یک روز بازار فلسفه اخلاق گرم می‌شود، عده‌ای فیلسوف اخلاق می‌شوند، یک روز بازار فلسفه دین گرم می‌شود، عده‌ای فیلسوف دین می‌شوند و ...

مشکل جامعه ما این است که نقد جدی ندارد، نقدهای ما تعارفی‌اند، اگر پنج تا از این کارها نقد جدی می‌شد و آبروی علمی نویسنده می‌رفت و عیار علمی او سنجیده می‌شد، دیگر هر کس که پول دارد کتاب چاپ نمی‌کرد یا هر کس که رئیس می‌شد با کمک مرئوس‌ها کتاب نمی‌نوشت. فقدان نقد، فقدان کار جمعی و نداشتن حساسیت باعث این مشکل شده است.

اما در مورد نکته دوم؛ به نظرم تا حدی درست است. متنی از (فکر می‌کنم) چارلز تیلور می‌خواندم؛ که می‌گفت نباید این انتظار را داشته باشید که افرادی در دانشگاه داشته باشید، مثل حکمای قدیم. خود دانشگاه‌ها انقدر افراد را محدود می‌کنند، غافل از اینکه اصلاً این موضوع کجای جغرافیای معرفتی قرار می‌گیرد و چه نسبتی با زندگی دارد. خیلی اوقات افراد روی یک موضوع تمرکز می‌کنند و در نهایت به جمود منتهی می‌شود چون وقتی ذهن یک نفر خیلی درگیر یک موضوع شود، قدرت خلاقیت را هم از دست می‌دهد، چون خلاقیت خیلی از اوقات ناشی از یافتن ارتباط یک موضوع با موضوعات دیگر است.

ولی این مشکل در ایران خیلی نیست، چون ما برعکس این مشکل را داریم، خیلی درگیر اصل موضوع نمی‌شویم بلکه بیشتر به حاشیه می‌پردازیم، بیشتر رساله‌هایی که در حال حاضر کار می‌شود حدود چهل پنجاه صفحه اول در مورد

اخلاق چیست؟ و نظریه‌های اخلاقی کدامند؟ و این‌هاست و تا برسند به موضوع اصلی، حجم پایان‌نامه زیاد شده و سریع بحث را می‌بندند.

پژوهش در این رشته چقدر باید متناسب با مشکلات جامعه باشد و چقدر می‌توانیم موضوعات را از غرب بگیریم؟ مثلاً بحث‌های ماشین‌های خودران یا هوش مصنوعی در غرب خیلی پر بحث است ولی مسئله جامعه ما نیست، در صورتی که موضوعات دیگر مثل موضوعات اخلاق اجتماعی بیشتر چالش جامعه ما است، ولی کار جدی‌ای در مورد آنها نشده.

نکته حرف شما هم درست است و هم ممکن است تا حدی درست نباشد. درست نیست، از این جهت که پژوهش دستوری نیست، پژوهش‌ها را نباید جغرافیایی نگاه کرد ممکن است فکر کسی که مثلاً در مورد ماشین‌های خودران کار می‌کند برای جامعه خودش نه، ولی جای دیگری مفید باشد. به علاوه اینکه ممکن است ماشین‌های خودران یا موضوعات دیگر تا چند سال دیگر مسئله ما هم بشود.

اما نکته‌ای که در حرف شما درست است و باید توجه بیشتری به آن کرد بحث مدیریت پژوهش‌های علمی است؛ یک پژوهش علمی داریم و یک مدیریت پژوهش علمی و سیاست‌گذاری در حوزه پژوهش علمی که کار دولت‌ها و حاکمیت‌ها است. آنها باید مسیر را طوری جلو ببرند که در زمینه‌هایی که بیشتر نیاز است، افراد تشویق بشوند در مورد آنها کار کنند. اما نمی‌توان به افراد دستور داد روی موضوعی کار کند، پژوهش درگیر شدن فرد با موضوع است. یکی از دلایلی که بیشتر پژوهش‌های ما به جایی نمی‌رسد این است که این پژوهش‌های دغدغه و درگیری زندگی افراد نیست، مسئله فرد نبوده و گرنه رهاش نمی‌کرد.

باید دو چیز را از هم جدا کنیم؛ به دانشجویی که می‌گوید به فلان موضوع علاقه دارم نباید بگوییم نه نباید در مورد این موضوع کار کنی، اما من به عنوان مدیر گروه در حد کوچک و آن کسانی که سیاست‌گذاری می‌کنند، می‌توانند طوری برنامه‌ریزی کنند که افراد به سمت پژوهش روی یک سری موضوعات بروند.

می‌توانید کتاب یا مقاله‌ای معرفی کنید که به نظر تان نقطه عطفی بوده در آموزش این رشته؟

یک کتاب را نمی‌توانم اسم ببرم ولی یکی دو تا فکر بوده که در جهت دادن به خیلی از تحولات تأثیر داشته‌اند. کتاب دانش و ارزش آقای عبدالکریم سروش کتاب خوبی بود در بحث باید و هست ولی در کتاب پراکندگی زیادی بود ولی نقطه شروع خوبی بود. و در این طرف هم کارهایی در جواب دادن به این کتاب شکل گرفت.

بحث‌های کانت و حرف‌هایی که از کانت نقل می‌شد، تأثیرگذار بود، و در جهان اسلام تأثیر گذاشت، مثلاً کتاب عبدالله دراز که تحت تأثیر کانت نوشته شد تأثیر زیادی بر جریان تفکر اخلاق اسلامی ایران داشت، کتاب «اخلاق در قرآن» آقای مصباح خیلی شبیه و الگو گرفته از کتاب دراز است.

ترجمه‌هایی هم بودند، مثلاً ترجمه آقای فنایی از کتاب فلسفه اخلاق مری و ارنو ک.

نوشته‌های نیچه بحث‌های اخلاق را زیاد مطرح می‌کرد ولی خیلی وارد تأملات جدی فلسفه اخلاقی ما نشد.

ترجمه چند کار عربی هم بود که بحث‌های خوبی مطرح کرد؛ مثل کارهای طه عبدالرحمن.

نقطه شروع‌هایی بودند ولی نمی‌توان گفت وزن یک کار از بقیه خیلی بیشتر بوده.

می‌توان گفت در این زمینه سهم حوزه بیشتر بوده؟

الان این را نمی‌توان گفت، ولی در دوره‌ای همین طور بود. چون حوزه از دو جهت خودش را مدافع می‌دانست؛ یکی به لحاظ نقدهای مارکسیست‌ها و از طرف دیگر هم بحث‌های مرتبط با لیبرالیسم با اخلاق و استدلال اخلاقی گره خورده بود. ولی الان خلاقیت و نوآوری کم شده و بیشتر بحث‌ها تکراری شده.

آینده این رشته را چه طور می‌بینید؟ به نظر شما کدام شاخه‌ها پربحث‌تر خواهد بود و پیشرفت بیشتری خواهد داشت؟ و این رشته به کدام سمت و سو خواهد رفت؟

سخت است بخواهیم در مورد آینده علمی پیش‌بینی کنیم چون تحت تأثیر چیزهای مختلف است. اما خودم احساس می‌کنم بحث‌های اخلاق کاربردی در کل دنیا در حال جدی شدن است و در آینده جدی‌تر هم خواهد شد چون تماس بیشتری با زندگی و نیازها دارد.